

جایگاه آذربایجان در تاریخ فلسفه*

نصراالله پورجوادی

یافته‌اند. به‌طور کلی، در قرون چهارم و پنجم و ششم، شهرهای خراسان و ماوراءالنهر موقعیتی مناسب برای پرورش حکما و فلاسفه و علما و عرفا داشته است و اندیشه‌هایی که متفکران خراسان و ماوراءالنهر در این دوره پدید آورده‌اند درخت تفکر را در عالم اسلام بارور کرده است. بعضی از مناطق و شهرها نیز درست عکس این حالت را داشته‌اند و گویی هیچ‌گاه برای پرورش فیلسوف و تفکر فلسفی مساعد نبوده‌اند. منطقه حجاز و به‌طور کلی شبه جزیره عربستان نمونه بارز از مناطقی است که اساساً با تفکر فلسفی بیگانه بوده‌اند. در عنوان همایش حاضر نیز این‌طور القا شده است که قرطبه و اصفهان هریک در دوره تاریخی خاصی از برای پرورش تفکر فلسفی مساعد بوده و متفکرانی را در خود پرورش داده‌اند.

منطقه ماوراءالنهر و خراسان و اطراف آن، همان‌طور که اشاره کردیم، تا قرن ششم هجری مهمترین مهد فلسفه و حکمت اسلامی بوده‌اند. اما از اواسط قرن ششم به بعد به نظر می‌رسد که این مناطق بتدریج رونق خود را از دست داده و در عوض منطقه‌ای که از نیمه دوم قرن ششم به بعد از لحاظ فلسفی رونق پیدا کرده است آذربایجان است. معمولاً ما گناه بی‌رونق شدن خراسان را به گردن حمله مغول و ویرانگریهای آنان می‌اندازیم، و این البته درست

حاشیه:

* این مقاله در «همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان: دو مکتب فلسفه اسلامی در شرق و غرب» که در روزهای ۹-۷ اردیبهشت ۱۳۸۱ در اصفهان برگزار شد قرائت گردید.

۱) مثلاً نگاه کنید به: تاریخ فلسفه در اسلام. به کوشش میان محمدشریف. ۴ ج. ترجمه فارسی زیر نظر نصراالله پورجوادی، تهران ۷۰-۱۳۶۲؛ هانری کربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران ۱۳۷۳.

۲) در تاریخ فلسفه یونان قدیم نیز حوزه‌ها یا مکتبهای فلسفی گاهی به نام شهرها معروف شده‌اند، مانند نخله یا مکتب ملطی (منسوب به شهر ملطیه، واقع در آسیای صغیر) یا مکتب الثانیان (منسوب به الثا در ساحل لوکانیا).

مطلبی که بنده می‌خواهم در این همایش مطرح کنم با عنوانی که برای همایش در نظر گرفته شده است یعنی «دو مکتب فلسفی قرطبه و اصفهان» کاملاً ارتباط دارد. در این عنوان چیزی که از همان ابتدا جلب نظر می‌کند این است که برای تاریخ فلسفه اسلامی دو مرکز جغرافیایی در نظر گرفته شده است که یکی در قرطبه است، در غرب عالم اسلام، و یکی در اصفهان در مرکز ایران. این برداشت کلی از تاریخ فلسفه اسلامی، که بنا بر آن بعضی از شهرها در بعضی از دوره‌های تاریخی اهمیت پیدا می‌کند، کاملاً درست است و شواهد متعددی هست که آن را تأیید می‌کند. این برداشت در واقع نکته‌ای را که مورخان فلسفه اسلامی کمتر بدان توجه کرده بودند به صورتی برجسته در معرض دید ما قرار می‌دهد. تاکنون مورخان فلسفه اسلامی تاریخ فلسفه در جهان اسلام را بیشتر، و گاه صرفاً، با توجه به اهمیت فیلسوفان بزرگ، همچون کندی و فارابی و ابن‌سینا و ابن‌رشد و ملاصدرا، و تأثیر آراء و اندیشه‌های فلسفی هریک از ایشان در متفکران بعدی به نگارش درآورده‌اند.^۱ اما فلاسفه به هر حال محصول متعدد اجتماعی و فرهنگی و جغرافیایی زمان خویش‌اند و اندیشه‌های ایشان نیز متأثر از اوضاع و احوالی است که در آن پرورش یافته‌اند. مکاتب فلسفی نیز که گاه با نام شهر مشخص می‌شود^۲، مانند مکتب اصفهان یا شیراز، به دخیل بودن محل جغرافیایی در یک اندیشه فلسفی اشاره می‌کند.

بیان این که چرا و چگونه محل یا منطقه‌ای جغرافیایی در یک دوره خاص تاریخی در پرورش فیلسوف و افکار فلسفی مؤثر واقع می‌شود بسیار دشوار است. اما کاری که نسبتاً به آسانی می‌توان انجام داد این است که ما نگاه کنیم و ببینیم که چه شهرهایی در چه مناطقی و در چه دوره‌های تاریخی مهد فلسفه بوده‌اند، و به عکس، چه شهرهایی این قابلیت را نداشته‌اند. ما می‌بینیم که مثلاً ابن‌طفیل و ابن‌رشد همه از غرب عالم اسلامی، از سرزمین اندلس، برخاسته‌اند، و متفکرانی چون فارابی و ابن‌سینا در شرق عالم اسلام، یکی در فاراب و دیگری در بخارا، پرورش

اوج فعالیت علمی و فلسفی در مراغه البته در قرن هفتم، در زمان خواجه نصیرالدین طوسی (ف. ۶۷۲)، مشاهده می‌شود. گفته‌اند که در رصدخانه مراغه که به همت خواجه طوسی بنا شده بود کتابخانه بزرگی بود که بیش از چهار هزار جلد کتاب علمی و فلسفی برای منجمان و فیلسوفان در آن گردآوری شده بود.^۴ علما و حکمای متعددی را نیز خواجه نصیر از شهرهای دیگر فراخوانده و به مراغه آورده بود. یکی از آنان فخرالدین مراغی بود که قبلاً در موصل اقامت داشت و یکی دیگر نجم‌الدین دبیران قزوینی بود.^۵ بدین ترتیب، مراغه در دوران ایلخانان مغول به صورت یکی از مراکز مهم علوم عقلی درآمد بود.^۶

دانشجویانی که در مراغه نزد مجدالدین جیلی فلسفه آموختند به‌طور قطع منحصر به شیخ اشراق و فخر رازی نبودند. می‌بایست چندین نفر از شهرهای مختلف به مدرسه جیلی آمده و آموزش دیده باشند. گردآورنده و کاتب مجموعه فلسفی مراغه نیز احتمالاً خود یکی از همین دانشجویان بوده است. سهروردی سالهای آخر عمر خود را در شهرهای آسیای صغیر و سرانجام حلب گذراند، ولی تأثیر فلسفه اشراقی او بخصوص در شهرهای مختلف آذربایجان به جا ماند.

نخستین نویسنده اشراقی پس از سهروردی حکیم و فیلسوف آذربایجانی دیگری است به نام عبدالقادر (عبدالقاهر) حمزة بن یاقوت اهری (ف. ۶۵۷) که کتابی نوشته است به نام *البلغة فی الحکمة* که به *الاقطاب القطیبه* نیز معروف است.^۷ درباره عبدالقادر اهری اطلاع چندانی در دست نیست، و نمی‌دانیم که آیا مستقیماً شاگرد سهروردی بوده است یا باواسطه، ولی می‌دانیم که کتاب او که در سالهای ۹-۶۲۸ نوشته شده است مبتنی بر آراء شیخ اشراق است. این فوطی در اوائل سال ۶۵۷ محضر او را در اهر

حاشیه:

(۳) این مجموعه عیناً به صورت عکسی چاپ شده است: مجموعه فلسفی مراغه، چاپ عکسی از روی مجموعه خطی مورخ ۷-۵۹۶ متعلق به کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، زیر نظر و با مقدمه‌های نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

(۴) ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳/۱، ج ۴، تهران ۱۳۶۳، ص ۸-۲۵۷.

(۵) همان، ص ۲۶۱؛ و نیز مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین، تهران ۱۳۳۴، ص ۳-۱۳۲.

(۶) برای اطلاع از دانشمندان و حکمای دیگری که در مراغه بودند، بنگرید به: مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیر، ص ۱۸۳-۱۶۹.

(۷) عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت‌الاهری، *الاقطاب القطیبه* أو *البلغة فی الحکمة*، با مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، انجمن فلسفه ایران، تهران ۱۳۵۸.

است؛ ولی رونق یافتن آذربایجان از لحاظ فرهنگی و فلسفی پیش از حمله مغول آغاز شده و در دوران حکومت ایلخانان مغول به اوج خود رسیده است. به‌طوری که شهر تبریز در نیمه دوم قرن هفتم و اوائل قرن هشتم به صورت مهمترین مرکز فرهنگی عالم اسلام درآمد است.

نخستین نشانه مهم از علاقه فلسفی در آذربایجان وجود شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی است (ف. ۵۸۷)، متفکری که در سهرورد، نزدیک زنجان، متولد و بزرگ شد و در یکی دیگر از شهرهای آذربایجان، یعنی مراغه، نزد مجدالدین جیلی فلسفه خواند. مراغه در نیمه دوم قرن ششم یکی از مهمترین شهرهای ایران برای آموزش فلسفه بود. در دهه ششم این قرن بود که ظاهراً یکی از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی این شهر از مجدالدین جیلی یا گیلی، که در ری تدریس می‌کرد، دعوت کرد تا به مراغه برود و در آنجا به آموزش منطق و فلسفه بپردازد. مجدالدین این دعوت را پذیرفت و با همراهی بعضی از شاگردان خود، از جمله فخرالدین رازی، به مراغه رفت و سالی چند در آنجا به تدریس پرداخت. بدین ترتیب دو شخصیت پرآوازه قرن ششم، یعنی شیخ اشراق و فخر رازی، پرورش یافته مدرسه‌ای هستند که در مراغه تأسیس شده بود.

نشانه دیگری که از فعالیت فلسفی در مراغه، در نیمه دوم قرن ششم، در دست است وجود مجموعه خطی نفیسی است که در این شهر تهیه شده است. این مجموعه در سالهای ۷-۵۹۶، یعنی کمتر از ده سال پس از قتل شیخ اشراق در حلب و یک سال پس از مرگ ابن رشد، در مدرسه‌ای در مراغه به نام «مجاهدیه» که احتمالاً همان مدرسه‌ای است که مجدالدین در آن تدریس می‌کرده است کتابت شده است. در این مجموعه حدود بیست اثر فلسفی و منطقی که مورد استفاده اهل فلسفه و دانشجویان در این مدرسه بوده است فراهم آمده است.^۳ پاره‌ای از رسائل و کتابهای فلسفی ابوحامد غزالی و ابن‌سینا و بعضی از رساله‌های فارابی و ابوسلیمان سجستانی و عمر بن سهلان ساوی یا ساوجی و رساله‌ای از خود مجدالدین جیلی جزو آثار مندرج در مجموعه فلسفی مراغه است.

به نام شمس‌الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی (ف. ۶۵۲) که به دمشق رفته بود. وی شاگرد فخر رازی بود و چندین کتاب در فلسفه تألیف کرد که مهمترین آنها مختصر کتاب الشفاء ابن‌سیناست.^{۱۵}

یکی از مهمترین مدارک فعالیتهای فلسفی شهر تبریز که اخیراً پیدا شده است مجموعه‌ای است خطی به نام «سفینة تبریز» که در سالهای ۳-۷۲۱ به قلم یکی از رجال فرهنگی شهر به نام ابوالمجد محمد بن سعید تبریزی کتابت شده است.^{۱۶} در فهرست این مجموعه خطی آناری فلسفی و منطقی دیده می‌شود، از جمله «قصیده عینیة» و اشارات ابن‌سینا و آثار فارسی شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی (عقل سرخ و مونس‌العشاق و آواز پر جبرئیل و صغیر سیمرغ و فی حالة الطفولية و لغت موران) و دو اثر معروف نجم‌الدین دبیران قزوینی به نامهای الشمسیه فی القواعد المنطقیه و حکمة‌العین و همچنین اثری منطقی از حاجی بُلّه که استاد ابوالمجد تبریزی بوده است.^{۱۷} آثار مندرج در این مجموعه به‌طور کلی نشان می‌دهد که چه آناری از چه نویسندگانی بیشتر

حاشیه:

۸) کمال‌الدین ابوالفضل معروف به ابن‌القطبی، مجمع‌الآداب فی معجم الاقبا، به کوشش محمدالکاظم (بر اساس تصحیح مصطفی جواد)، ج ۳، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۹) محمد معین، «حکمت اشراق و فرهنگ ایران»، مندرج در مجموعه مقالات معین، ج ۱، به کوشش مهدخت معین، تهران ۱۳۶۴، ص ۴۳۶.

۱۰) بنگرید به مقاله «انیرالدین ابهری» به قلم صمد موحد، در دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۵۸۶-۹۰.

۱۱) ابوعلی حسن سلماسی، «الرسالة السیاسیة»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۵ (۱۳۶۱)، ص ۱-۴۴.

۱۲) بنگرید به: شرح بیست و پنج مقدمه در اثبات باری تعالی از کتاب دلالة الحائزین ابن‌میمون، از ابوعبدالله محمد تبریزی، به اهتمام مهدی محقق، مقدمه مصحح، ص ۸-۴، و نیز به: مهدی محقق، «غضنفر تبریزی و رساله المشاطة لرسالة الفهرست»، تحقیقات اسلامی، سال ۱، ش ۱ (بهار-تابستان ۱۳۶۵)، ص ۲۹-۴۱.

۱۳) نسخه‌ای خطی از این اثر در کتابخانه دانشگاه لایدن موجود است. بنگرید به: مقاله «ابوسلیمان سجستانی» به قلم شرف‌الدین خراسانی، در دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۵۷۰.

۱۴) رجوع کنید به یادداشت ۱۲.

۱۵) صفا، پیشگفته، ص ۲۳۶ و ۲۵۶.

۱۶) درباره این مجموعه نقیص خطی و کتاب آن، بنگرید به مقاله نگارنده به نام «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز»، در اشراق و عرفان، تهران ۱۳۸۰، ص ۲۴-۲۱۱ (این مقاله قبلاً در نامه بهارستان، پاییز و زمستان ۱۳۷۹ چاپ شده بوده است).

۱۷) برای فهرستی از آثار مندرج در این مجموعه، بنگرید به: عبدالحسین حائری، «سفینه تبریز: کتابخانه‌ای بین‌الدقتین»، در نامه بهارستان، سال ۲، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۶۴-۴۱.

درک کرده و او را «حکیم صوفی» خوانده و گفته است که وی مدتی در هرات در مصاحبت فخرالدین رازی به سر برده است.^۸ نویسنده اشراقی دیگر شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری است (زنده در سال ۶۸۰)، صاحب نزهة‌الارواح، شرح حکمة‌الاشراق، الشجرة‌الالهیة، و شرح تلویحات. شهرزور میان اربل و همدان است و شهرزوری احتمالاً در یکی از شهرهای آذربایجان یا آسیای صغیر فلسفه اشراقی آموخته بوده است. گفته‌اند که وی حتی با سهروردی خویشاوند بوده است.^۹

از شهرهای دیگر آذربایجان، همچون ابهر و سلماس و ارومیه، نیز فلاسفه‌ای برخاسته‌اند. فیلسوف و عالم معروف ابهر اثیرالدین ابهری (ف. حدود ۶۶۳) است که شاگرد فخر رازی بوده و با خواجه نصیرالدین طوسی مکاتبه داشته است.^{۱۰} از سلماس فیلسوف و حکیمی به نام ابوعلی حسن بن ابراهیم سلماسی برخاسته که اهل حکمت و فلسفه بوده و چند اثر از او به جا مانده که یکی از آنها «الرسالة السیاسیة» است.^{۱۱} سراج‌الدین محمود ارموی (۶۸۲-۵۹۴) که چندین کتاب در منطق و حکمت نوشته و شرحی هم بر اشارات بوعلی دارد و دو کتاب لطائف‌الحکمة و مطالع‌الانوار از آثار معروف اوست کسی است که اصلاً اهل ارومیه بوده و بعداً به آسیای صغیر رفته است.

مهمترین شهر آذربایجان در دوره ایلخانان مغول تبریز است. این شهر در واقع مرکز فرهنگی و علمی و ادبی دستگاه ایلخانان بود. بی‌جهت نیست که رشیدالدین فضل‌الله همدانی ربع رشیدی را در کنار آن بنا کرد. از جمله حکمای تبریز ابواسحاق ابراهیم بن محمد تبریزی معروف به غضنفر است که شیفته ابوریحان بیرونی بوده و نسخه‌ای از کتاب الصیدنة او را نیز در سال ۶۷۸ کتابت کرده است.^{۱۲} وی همچنین صوان‌الحکمة ابوسلیمان سجستانی را تلخیص کرده است.^{۱۳} استاد غضنفر نیز تبریزی دیگری بود به نام ابوعبدالله محمد بن ابی‌بکر تبریزی که شرح او بر بخشی از دلالة الحائزین موسی بن میمون موجود است و غضنفر او را «حکیم الهی و شیخ ربانی» خوانده است.^{۱۴} فلاسفه و علمایی که در زمان خواجه نصیرالدین طوسی و شمس‌الدین جوینی و رشیدالدین فضل‌الله به دستگاه ایلخانان روی می‌آوردند به تبریز یا مراغه می‌رفتند. قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی، شارح کتاب حکمة‌الاشراق، از جمله این فلاسفه بود. قطب‌الدین که اصلاً کازرونی بود از شیراز به آذربایجان رفت، و در مراغه خواجه نصیر را ملاقات کرد و نزد نجم‌الدین دبیران علوم ریاضی و منطق خواند و سالهای متمادی در تبریز به سر برد و همانجا هم فوت کرد (سال ۷۱۰).

از خسروشاه، یکی از قراء تبریز، حکیم و طبیی برخاسته بود

مورد توجه اهل علم در تبریز بوده است.

تمایل و علاقه متفکران آذربایجان به حکمت و علوم عقلی در نزد ادبا و در آثار ادبی ایشان نیز دیده می‌شود. نظامی گنجوی، صاحب خمسه، که اهل گنجه در شمال آذربایجان بود، حکیم بود و در آثار او بارها از فلاسفه یونان یاد شده است. مثنوی عرفانی «طریق‌التحقیق» نیز که به غلط به حکیم سنائی نسبت داده شده است، و احتمال داده‌اند که از شاعری به نام احمد نخبوانی باشد، اثری است متأثر از آثار فلسفه اشراقی، فلسفه‌ای که در قرون هفتم و هشتم در شهرهای آذربایجان مطرح بوده است.^{۱۸}

علاقه به فلسفه و پیدایش و گسترش فلسفه اشراقی در منطقه آذربایجان، در قرنهای ششم و هفتم و هشتم، معلول عوامل مختلف است. و یکی از عوامل مهم برای رشد آن بدون شک حمایت پادشاهان و شاهزادگان سلجوقی و اتابکان آذربایجان و وزراء و صاحب‌منصبان ایرانی در دستگاه ایلخانان، بخصوص خواجه نصیرالدین طوسی، بوده است. در زمانی که خلیفه عباسی الناصرالدین الله (خلافت ۶۲۲-۵۷۵) در بغداد علم مخالفت با فلسفه برافراشته بود و دستور می‌داد که شفای ابن سینا را با آب بشویند و صوفی بزرگ شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (ف. ۶۲۲) در بغداد فلاسفه را گمراه می‌خواند و در رد آراء ایشان کتاب رشف‌النصائح الایمانیه و کشف‌الفضائح الیونانیه را می‌نوشت، پادشاهانی همچون رکن‌الدین سلیمان شاه پسر ارشد عزالدین قلج ارسلان دوم و عمادالدین ابوبکر ارتقی در آسیای صغیر از فیلسوفی چون شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی دعوت می‌کردند تا به دربار ایشان برود و برایشان فلسفه بگوید و کتاب فلسفی تألیف کند.^{۱۹} در قرن هفتم نیز ابوالفتح کیکاووس بن کیکسرو از سراج‌الدین ارموی حمایت کرده و او را نزد خود نگه داشته است. سراج‌الدین دربارهٔ علاقهٔ کیکاووس به فلسفه و علوم عقلی می‌نویسد: «مال در جنب همت او قدری ندارد، قدر و خطر (یعنی اهمیت) نزدیک همت پادشاهانهٔ او علم و حکمت دارد».^{۲۰}

حمایت از فلاسفه و گرایش به فلسفه فقط از خصوصیات پادشاهان و حکام آذربایجان و آسیای صغیر نبود. تا اواسط قرن ششم خراسان همچنان مهمترین منطقه فیلسوف پرور بود و حکما و فیلسوفان مشهور، از قبیل ابوالعباس فضل بن محمد لوکری مروزی و شاگردان او قطب‌الزمان محمد بن ابی‌ظاهر طبسی مروزی و حسن قطن مروزی و همچنین حکیم عمر خیام همه از خراسان، بخصوص مرو و نیشابور، برخاسته بودند. این علاقه در نیمهٔ دوم قرن ششم نیز تا حدودی حفظ شد، و دلیل آن علاقه‌ای است که در بعضی از پادشاهان خوارزمشاهی و غوری به فلسفه و علوم عقلی دیده می‌شود. خوارزمشاه تکش که یکی از پادشاهان بربودت بود

از فخر رازی خواسته بود تا به دو فرزندش، محمد و ناصرالدین، منطق و فلسفه و الهیات بیاموزد. فخر رازی جامع‌العلوم را برای تکش و سپس منظومه کوتاهی در الهیات و طبیعیات و منطق برای پسرش ناصرالدین ملکشاه سرود.^{۲۱} در هرات شهاب‌الدین غوری و در فیروزکوه برادرش سلطان غیاث‌الدین نیز از جمله حامیان فخر رازی بودند.

در غرب ایران، در منطقهٔ جبال نیز علاقه به فلسفه و منطق در حال رشد بود. فخر رازی خودش اهل ری بود و در همانجا و سپس در مراغه درس خوانده بود. مدتی هم در تبریز به سر برده بود. عمر بن سهلان ساوجی یا ساوی، که احتمال می‌رود استاد مجدالدین جیلی بوده باشد، اهل ساوه بود و در بزرگسالی به نیشابور رفت و در آنجا ماند. کتاب منطقی همین ساوجی را که البصائر نام داشت شیخ اشراق بعداً در اصفهان نزد ظهیرالدین فارسی آموخت. افضل‌الدین کاشانی نیز از مردم کاشان بود و بیشتر عمر خود را در همانجا سپری کرد. با همهٔ این احوال، از اواسط قرن ششم تا اواسط قرن هشتم سگهٔ دولت فلسفه به نام آذربایجان زده شده بود و هیچ‌یک از مناطق دیگر رونق علمی و فلسفی آذربایجان را نداشتند. از اواسط قرن هشتم به بعد شیراز گوی سبقت را از آذربایجان ربود و فلاسفه‌ای چون جلال‌الدین دوانی و غیاث‌الدین منصور دشتکی و حاج محمود نیریزی و سرآمد همهٔ ایشان ملاصدرا در آن شهر پرورش یافتند؛ و نکتهٔ جالب توجه این است که سنت فلسفی شیراز متأثر از فلسفه یا حکمت اشراقی بود، حکمتی که قبلاً در منطقهٔ آذربایجان پرورش یافته بود. بعد از شیراز نوبت اصفهان بود، و در واقع مکتبی که در عهد صفویه در اصفهان پدید آمد نتیجهٔ فلسفه‌ای بود که خود قبلاً در شیراز شکل گرفته بود. بنابراین، مرکز فعالیتهای فلسفی در ایران پس از خراسان، آذربایجان بوده است و سپس به ترتیب شیراز و اصفهان.

حاشیه:

(۱۸) دربارهٔ مفاهیم و مباحث فلسفی در این مثنوی، بنگرید به مقاله نگارنده: «تصوف اشراقی در مثنوی طریق‌التحقیق»، در اشراق و عرفان، پیشگفته، ص ۲۱۰-۱۹۳.

(۱۹) بنگرید به مقاله‌های ۴ و ۱۹ در اشراق و عرفان، ص ۹۴-۸۳ و ۴۰۷-۳۸۷. سهروردی «پرتونامه» را برای سلیمان‌شاه و «الواح عمادی» را برای عمادالدین ابوبکر نوشت.

(۲۰) سراج‌الدین ارموی، لطائف الحکمة، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۱، ص ۷.

(۲۱) بنگرید به «منظومهٔ منطق و فلسفه از امام فخر رازی»، با مقدمه و تصحیح نصرالله پورجوادی، معارف، دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ۳، آذر-اسفند ۱۳۷۹، ص ۱۶-۳.